**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021128**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل به تناسب یک توضیحی در مورد تعویض اسناد قدمایی عرض کردم، یک مطلبی می‌خواستم جلسۀ قبل بگویم یادم رفته بود بگویم در بیرون بعضی از دوستان سؤالی کردند دیدم لازم است این را حتما بگویم. ما در مواردی که مراجعه می‌کنیم که تعویض اسناد قدمایی رخ داده دو تا نکته در تقریبا لا اقل جل موارد این تعویض اسناد قدمایی دیده می‌شود. یکی اینکه این تعویض اسناد نوعا در آن قسمتی از سند رخ داده که سندها، سند به کتاب هست و جنبۀ تشریفاتی برش غالب است، توضیح ذلک اینکه ببینید مثلا در سند کافی ما سند این شکلی داریم، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن معاویة بن وهب عن ابی عبدالله علیه السلام مثلا یک همچین سندی، نوعا آن تعویض اسنادی که رخ داده آن یک دو نفر هست و فوقش سه نفر، یعنی فرض کنید یکی از موارد تعویض سند که در واقع یک نوع تعویض سند قدمایی هست مواردی هست که در تهذیب رخ داده، تهذیب از کافی که نقل می‌کند احیانا اسم کلینی را نمی‌آورد ولی مشخص هست که سند از کافی اخذ شده. که من نمونه‌هایش را در آن مقالۀ الشیخ الطوسی و مصادر کتابه التهذیب آوردم. مثلا ایشان مراجعه کرده به کلینی، به کافی مراجعه کرده، اوّل سند را احمد بن محمد قرار داده، در حالی که از کافی گرفته، کافی هم مثلا محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بوده که آن محمد بن یحیی‌اش را حذف کرده اکتفا کرده به احمد بن محمد، یعنی طریقی که خودش به احمد بن محمد بن عیسی هست قهرا جایگزین این طریق می‌شود. اما فوقش مثلا اوّل سند را به آن حسن بن محبوب شروع کند، دیگر از آن بالاتر نمی‌رود، یعنی آن کسی را به اعتبار اجازۀ عامۀ آن شخص تعویض سند کرده، کسانی مثل احمد بن محمد بن عیسی و هم طبقه‌هایش، که نوعا هم اینجوری است، یک کم بعضی موارد کمی هم یک کمی بالاتر رفته به ابن ابی عمیر، حالا مثلا حسن بن محبوب، حسین بن سعید امثال اینها هم تجاوز کرده، ولی اینکه فرض کنید در معاویة بن وهب بخواهد این کار را بکند یا در بحث ما معاویة بن عمار سند را عوض کند هیچ من یادم نمی‌آید که تعویض سند در جاهایی هست که نوعا این سندها را جنبۀ تشریفاتی دارد که عرض کردم امثال احمد بن محمد بن عیسی نوعا جنبۀ تشریفاتی داشته در اینجاها هست که سند را عوض می‌کنند، این یک نکته، حالا شما مراجعه کنید به مواردی که این جنبۀ تعویض سند درش رخ داده، این تعویض سند رخ داده حالا مثلا همان مثالی که ما در آن مقالۀ الشیخ الطوسی و مصادر کتابه تهذیب الاحکام مراجعه کنید می‌بینید که کسانی که اوّل سند قرار دادند کجاها تغییر کرده. این یک نکته.

نکتۀ دوم نوعا هم در سندهای معروف جابه‌جا شده، یعنی آن قسمتی که حذف شده، جایگزین شده یک سند مشهور شناخته شده بوده، بسیار بسیار نادر هست که یک سند غیر مشهور جابه‌جا شده باشد، یعنی مثلا فرض کنید همین مثلا حتی علی بن ابراهیم عن احمد بن محمد بن عیسی اگر باشد علی بن ابراهیم را حذفش نمی‌کند، ولی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی که سند معروف‌تر ایشان هست، یا عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد آنجاها را حذف می‌کنند. جایی سند حذف شده و تعویض شده که اوّلا آن قسمت‌های اوّل سند هست ثانیا مشهور باشد، یک کمی مشهور نباشد تعویض سند تقریبا رخ نمی‌دهد.

**شاگرد:** یعنی معوض عنه مجهول است؟

**استاد:** نه چیزی که حذف شده، آن یک مقداری حذف. ببینید شما مثلا سند کافی را که شما مراجعه می‌کنید می‌بینید مثلا ده تا روایت در تهذیب از کافی گرفته شده، آنجاهایی که اسم کلینی آمده خب به اسم کلینی تصریح شده، هر جایی که سند یک نوع غرابتی داشته اسم کلینی را تصریح می‌کند. یک کمی سند غرابت داشته باشد اسم کلینی، مثلا فرض کنید الآن، حالا من نیاوردم نمونه‌هایی را از این بحث را نیاوردم که این مطلب را خوب نشان بدهم، فرض کنید سند کلینی این شکلی هست، الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد عن مثلا احمد بن محمد تا آخر سند، این الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد را هیچ گاه ایشان تعویض سند نکرده، فوقش کلینی را نیاورده، با حسین بن محمد شروع کرده، اینکه برود معلّی بن محمد هیچ جا شیخ طوسی ندارد، سندهای غریب. مثلاً حُمِیْد بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة آنها فوقش این است که حالا حسن بن محمد سماعة راوی معروف و حمید طریق به آن است، آنجاها هم نوعا حُمِید را حذف نمی‌کند. و در جاهایی این طریق‌ها حذف شده که طریق طریق معروف و متکرری است که یک نوع تشریفاتی بودن در این طریق‌های متکرر و معروف روشن‌تر است، یعنی در مواردی ایشان این تغییر و تعویض سند را انجام می‌دهد که قرائن روشنی بر تشریفاتی بودن وجود دارد، این را می‌خواهم بگویم نه در هر جایی. شیخ صدوق هم همین است، شیخ صدوق فرض کنید در مثلا کتاب‌های خودش وقتی به کافی مراجعه می‌کند بعضی جاها تعویض سندها را انجام می‌دهد. تعویض سندها همه‌اش در آن اوّل‌های سند است، یکی دو نفر اوّل سند و آن هم در جاهایی که سند یک سند معروفی است. یک ذره سند از معروف بودن می‌افتد تعویض سند رخ نمی‌دهد الا نادرا، هست، یک تک و توکی هست، ولی درصد تعویض سند در اسناد نادر من حتی آن اسناد نادر را هم تصور می‌کنم که مثلا صدوق اینقدری که ما این را نادر تلقی می‌کنیم نادر تلقی نمی‌کرده. یک تک و توکی وجود دارد. ولی مثلا صدی نود و پنج (۹۵٪) تعویض سندها در یکی دو نفر اوّل سند هست اوّلاً. ثانیا آن قسمتی از سند که حذف می‌شود جایش سند دیگر می‌نشیند سند شناخته شده و معروفی است. روی همین جهت این نکته را می‌خواهم ضمیمه بکنم تصور نشود که این معنایش این است که هیچگونه ضابطه و چارچوب خاصی وجود ندارد، اوّلاً آن سندایی که حذف می‌کند که معروف است، بنابراین ما هم بودیم یعنی حذف آن سند خیلی لطمه‌ای به سند ایجاد نمی‌کند چون سند اصلی هم اسناد مشهوره است و این اسناد مشهوره خودشان اسناد معتبری هستند، اینجور نیست که یک سند غیر معتبر را ایشان حذف کند تبدیل بشود به سند معتبر، هدف تبدیل سند غیر معتبر به معتبر نیست، هدفی که در تعویض اسناد متأخرین وجود دارد، سندی که در اعتبارش شکی نیست آن را برمی‌داشتند تغییر می‌دادند، تعویض اسناد قدمایی تغییر سند لا ریب فی صحته هست، این نکتۀ، عرض کردم هدف عمدتا کم واسطه کردن است، عمدۀ هدف کم واسطه کردن است، عرض کردم مثلا مرحوم شیخ صدوق مراجعه می‌کند به فرض کنید کافی، کافی سندش این هست عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، خب این سند معروف کلینی هست. ایشان به جای عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی طریق به خودش را به احمد بن محمد بن عیسی جایگزین می‌کند، می‌گوید ابی عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی، شیخ صدوق. به چه خاطر؟ چون ایشان اگر می‌خواست از کافی اخذ کند یعنی سند کافی را بیاورد باید اینجوری می‌گفت مثلا، ابن حسام عن محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، واسطه‌اش با احمد بن محمد بن عیسی سه طریق می‌شد، ابن حسام، محمد بن یعقوب، عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، ولی الآن که می‌آید طریقش می‌شود دو تا، ابی عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی، این شکلی است، علت اصلی‌اش هم این است که مرحوم کلینی با وجودی که مرحوم صدوق درکش نکرده ولی سنش از مشایخ اصلی مرحوم یا هم اندازۀ مشایخ مرحوم صدوق بوده یا کوچک‌تر بوده، دو تا شیخ اصلی مرحوم شیخ صدوق دارد، یکی پدرش است یکی ابن ولید است. پدر شیخ صدوق یا هم سن کلینی یا به احتمال زیاد بزرگ‌تر از کلینی است، چون کلینی اوّلین روایاتی که نقل کرده از سعد بن عبدالله است، تک و توک، ۲، ۳ تا روایت از سعد بن عبدالله بیشتر ندارد، پیداست درست سعد بن عبدالله را درک نکرده، سعد بن عبدالله متوفای حدود ۳۰۰، ولی مرحوم علی بن بابویه پدر شیخ صدوق راوی اصلی سعد بن عبدالله است، پیداست درست و درمان سعد بن عبدالله را درک کرده، علی القاعده باید یک کمی علی بن بابویه از شیخ کلینی بزرگ‌تر باشد، از آن مهم‌تر ابن ولید است، ابن ولید شیخ اصلی‌اش صفار است، صفار متوفای ۲۹۰، کلینی به هیچ وجه صفار را درک نکرده، آن محمد بن حسن هم که در کافی هست محمد بن حسن طائی رازی صفار نیست، بعضی جاها احیانا اشتباهی شده و صفار تصور شده ولی محمد بن حسن شیخ کلینی، محمد بن حسن طائی رازی است، به طور طبیعی اقلا ده سال ابن ولید بزرگ‌تر از کلینی بوده، البته سال‌ها بعد از کلینی هم از دنیا رفته، ابن ولید متوفای ۳۴۳ است، مرحوم کلینی ۳۲۸ یا ۳۲۹ است، ۱۴ یا ۱۵ سال بعد از شیخ کلینی از دنیا رفته، ولی به طور طبیعی یعنی مشایخ اصلی چیز را که در نظر بگیریم، مشایخ اصلی کلینی را که در نظر بگیریم از احمد بن ادریس شروع می‌شود. احمد بن ادریس متوفای ۳۰۶ است، علی بن ابراهیم ۳۰۷ زنده بوده، حُمِیْد بن زیاد ۳۱۰ وفات کرده، محمد بن ابی عبدالله اسدی ۳۱۲ هست، محمد بن جعفر اسدی ۳۱۶ هست، حالا بعضی‌ها مثل ابن عقده جزء مشایخ کلینی هست آن خب سنش زیاد است، آن ۳۳۲ یا ۳۳۳ است، آن سنش زیاد است آن حالا خیلی ملاک نیست. ولی می‌خواهم عرض کنم مشایخ شیخ کلینی را که شما نگاه کنید از ۳۰۶ تقریبا وفاتشان شروع می‌شود، در حالی که مشایخ ابن ولید از ۲۹۰ است، یعنی یک چیزی به طور طبیعی ۱۵ سال باید شیخ کلینی از ابن ولید کوچک‌تر باشد، و مجموع قرائن نشان می‌دهد شیخ کلینی خیلی سن نداشته، یک چیزی حدود مثلا حداکثر سنش ۵۰ سال اینها بوده از دنیا رفته اینجوری قرائن نشان می‌دهد، مثلا ۲۸۰ اینها باید ولادتش باشد مرحوم کلینی، چیز تقریبی مرحوم کلینی را می‌شود. آن ۲۸۰ مرحوم علی بن بابویه مثلا ۲۷۰ یا ۲۷۵ و ابن ولید ۲۶۰ یا ۲۵۵ حتی اینجوری، معذرت می‌خواهم، یک چیزی حدود ۱۰ سال الی ۱۵ سال بین ابن ولید که استاد شیخ صدوق است با شیخ کلینی تأخر سنی هست. خب این اگر بخواهد از طریق کلینی با وجودی که مرحوم شیخ صدوق کلینی را هم درک نکرده، بنابراین واسطه باید با کلینی بزند چون شیخ کلینی دیگر قم نمانده رفته بغداد طبیعتا آن را درک نکرده این مجبور است که سند را اگر بخواهد از طریق کلینی اخذ کند حداقل سه واسطه باید بخورد.

**شاگرد:** بین ابن ولید و کلینی احتمال نیست مثلا ابن ولید ده سال زودتر شروع کرده؟

**استاد:** نه چیز طبیعی قضیه را ما می‌خواهیم بگوییم، نه چیز طبیعی قضیه، حالا ده سال زودتر یا دیرتر آن در آن جنبه‌ای که ما بهش چیز داریم یکسان است، حالا آن دیرتر هم شروع کرده باشد معنایش این است که طریق‌های کلینی طریق‌های دیرتری است یعنی آن هدفی که من دنبال می‌کنم آن خیلی چیز شما

**شاگرد:** شاید همسن نباشند.

**استاد:** ولی به طور طبیعی ما باشیم و چیزهای عادی را در نظر بگیریم به طور متعارف مثلا کلینی باید متولد ۲۸۰ باشد و ۴۸، ۴۹ بیشتر عمر نکرده باشد، به ۵۰ نباید رسیده باشد مرحوم کلینی در سنش، اینجوری است، یعنی چیز طبیعی به خلاف مثلا ابن ولید، ابن ولید از محمد بن حسن صفار خیلی زیاد مثلا استاد اصلی‌اش است، اگر بگوییم از محمد بن حسن صفار مثلا ۲۰ ساله هم بوده که ۲۷۰ حالا یا ۲۵ ساله نمی‌دانم چقدر، مثلا ۲۵ سال هم در نظر بگیریم از محمد بن حسن صفار که ما در واقع فاصلۀ بین کلینی و مشایخ اصلی‌شان را تقریبا ۲۵ سال در نظر گرفتیم، احمد بن ادریس که ۳۰۶ است حالا ۲۵ سال قبلش می‌شود ۲۸۰، اگر همین ملاک را برای ابن ولید هم در نظر بگیریم ابن ولید می‌شود ولادتش حدود ۲۶۵، اگر ۲۶۵ در نظر بگیریم ۳۵ سال اینجا و ۴۳ سال آنجا می‌شود ۸۸ سالش بوده موقع مرگش، ابن ولید مجموع قرائن نشان می‌دهد سن زیاد داشته.

**شاگرد:** تک روایت ابن ولید از محمد بن حسین به ؟؟؟ محرف بوده؟

**استاد:** کجا هست؟

**شاگرد:** وسائل از علل می‌آورد.

**استاد:** بخوانیدش

**شاگرد:** محمد بن علی بن الحسین معلق است، فی العلل عن محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن [که محرف است محمد بن حسین می‌شود] عن ابن یحیی

**استاد:** آن محمد بن حسن‌اش نه این محرف نیست، عن محمد بن یحیی عن کی است؟

**شاگرد:** طلحة بن زید

**استاد:** طلحة بن زید و امثال اینها. حالا آنها داستان‌هایی دارد، نه اینها را خیلی وقت‌هایش اشتباهاتی است که رخ داده، یعنی بعضی از این تعویض سندهای غلطی است، حالا ما ممکن است حسن را محمد بن حسین کرده باشیم ولی بر مبنای تعویض سند است، تعویض سند اشتباه، حالا نمی‌خواهم وارد بعضی از آن چیزها بشوم. بعضی وقت‌ها این اشتباهات رخ داده، یعنی یک نوع اشتباهات. ابن ولید از محمد بن حسین بن ابی الخطاب آنچنان نقل نمی‌کند، این به احتمال زیاد آن محمد بن حسین وقتی شده محمد بن حسن، ابن ولید را سرش آورده، یعنی تصور شده که آن محمد بن حسین به محمد بن حسن تحریف شده، محمد بن حسن که تحریف شد شده صفار، طریق ابن ولید اینجا جایگزین شده، یعنی یکی از تبدیلاتی که رخ می‌دهد به خاطر همین، یکی از جاهایی که همان تعویض سند خودش را نشان داده بعضی از این اشتباهات هست، عرض کردم یکی از نمونه‌های اشتباهاتی که در تعویض سند هست بعضی موارد هست که از کافی تک و توک، زیاد نیست، مثلا از کلینی اخذ شده، کلینی احمد بن محمد در صدر سندش بوده، ایشان خیال کرده این احمد بن محمد احمد بن محمد بن عیسی است، طریق خودش را به احمد بن محمد بن عیسی جایگزین کرده. این البته نادر است یعنی اینکه در تعویض سند اشتباه رخ داده باشد هست نه اینکه نیست، ولی اینقدر نادر هست که باعث می‌شود که اعتماد اسناد از بین نبرد، نوعاً اوّلاً تعویض سند درست است، ثانیا در طرق مشهوره است، در طرقی هست که در صحت و اعتبارش تردیدی نیست.

**شاگرد:** فی مشیخه عن شیخ الصدوق فی تعبیر الشیخ الصدوق

**استاد:** بحث مشیخه یک بحث طولانی است من حالا وارد مشیخه نمی‌خواهم بشوم. آن یک بحث خاصی جدا دارد آن را حالا اجازه بدهید واردش نشوم. آن که من الآن در سر بحث هستم تعویض سندهای مصرح در وسط سند است، مشیخه یک داستان خاص دیگری دارد که حالا بماند، این است که بنابراین ما تعویض سندهایی که باهاش روبرو هستیم این تعویض سند اینجور نیست که اعتبار سند را زیر سؤال ببرد، چون تکه‌هایی از سند عوض شده که اوّلا قسمت‌هایی هست که سند نوعا در آن موارد تشریفاتی بوده، نیازی به سند نداشته، تازه اگر هم نیاز به سند هم قائل بشویم سندهای مشهور شناخته شده است، این است که تعویض سند مشکلی در اسناد ما ایجاد نمی‌کند. البته اگر کسی ایده‌های ما را نداشته باشد که مثلا سندهای مشهور تشریفاتی است و این سندهای به کتب تشریفاتی است و امثال اینها، اینها ممکن است برایش بعضی از این تعویض سندها مشکل‌ساز باشد. ما اساسا همین تعویض سند قدمایی را یکی از شواهد درستی ایدۀ خودمان در مورد اینکه نسبت به کتب و امثال اینها، البته کتب در یک مرحلی از مراحل جنبۀ تشریفاتی دارد، آن را هم جزء شواهد همان مطلب قرار می‌دهیم علی ما هو مفصل فی محله. حالا من نکته‌ای که از جمع‌بندی مباحث تا اینجا داشتیم این نکته را می‌خواهم عرض بکنم آن این است که ما از اینجا شروع کردیم که مرحوم آقای حاج آقا تقی قمی یک تفصیلی قائل شده بودند در ثبوت زکات، فرموده بودند روایت‌ها مختلف است، جمع‌بندی مطلب نهایی‌اش را عرض بکنم.

ایشان می‌گوید: «اذا عرفت ما تقدم نقول: مقتضى ما ذكرنا أن نلتزم في زكاة الشاة ان تعلقها بالمال بنحو تعلق الكلي في المعين»

زکات نسبت به ابل و بقر ایشان می‌گوید به نحو اشاعه نیست، نسبت به ابل و بقر از نوع شرکت در مالیت است، نسبت به زکات شاة به نحو کلی فی المعین است.

«كما أن المستفاد من ادلة زكاة النقدين كذلك اذ المجعول حسب ما يستفاد عرفا من ادلتها اما الدينار و الدرهم و اما المثقال و على كل تقدير ينطبق على الكلي في المعين»

بعد ادله‌اش را اشاره می‌کند.

بعد: «أما المجعول في الغلات فعلى نحو الاشاعة.»

چون یک دهم و امثال اینها.

«و أما المجعول في زكاة الابل و البقر فحيث انه لا يتصور فيها لا الكسر و لا الكلي- كما تقدم- فلا مناص عن الالتزام بأن المجعول فيهما بنحو الشركة في المالية.»

ایشان خلاصه اینجوری تفصیل قائل می‌شوند که در غلات به نحو اشاعه، در زکات ابل و بقر شرکت در مالیت، و در سایر موارد کلی فی المعین، این تقریب.

این تفصیل را البته بعدا هم خودشان یک کمی ان قلت و قلت می‌زنند کأنّ خلق اجماع مرکب باشد نباشد و امثال اینها، ولی نهایتا هم خیلی اینجور نیست که بخواهند از این نظر دست بکشند. ما عرض کردیم اوّلا این مطلبی که آقایان دارند که این خلاف ارتکاز عقلایی هست و ارتکازی که از همان قدیم وجود داشته نه ارتکازاتی که ناشی از این نصوص و اینها باشد. اینها مطالبی هست که از زمان معصومین علیهم السلام مطرح بوده اینجور تفصیلات را به هیچ وجه نمی‌شود قائل شد، این اوّلا.

ثانیا نکتۀ دوم را دنبال می‌کردیم آن این بود که این روایاتی که مربوط به این نصاب‌های مختلف هست اینها قطعات یک روایت واحد است، ما این بحث قطعات روایات واحد را از اینجا آوردیم و در قطعات روایات واحده اینکه مختلف معنا کنیم خیلی خیلی مستبعد است، ظهور در فرض کنید فی خمس من الابل شاة با فی ما انبتة السما العشر اینها فی‌اش را باید یک معنا کرد، اینها را مختلف معنا کردن معنا ندارد که این مطلب. بنابراین این مدل تفصیلی که ایشان قائل شده اصلا این تفصیل درست نیست.

اما حالا بحث صغروی هم اینجا وجود دارد که اصلا درست هست این نگاهی که ایشان کرده، در مورد زکات در شاة ایشان می‌فرماید به نحو تعلق در کلی فی المعین هست، ببینیم اصلا این درست است؟ پاسخ مطلب این است که، ایشان می‌گوید ظهور در این دارد و باید به این ظهورها اخذ کرد. ما عرض کردیم دو مرحله هست، یکی اینکه اوّلا ظهور ذاتی دارد یا ندارد، ثانیا اگر ظهور ذاتی دارد با قرینۀ اینکه اینها مجموعا در یک روایت هست اینها ظهور ذاتی هم داشته باشد اینها را یک کاسه باید معنا کرد. ما عرضمان این است که اصلا ظهور ذاتی‌اش در این معنایی که ایشان می‌گوید کلی فی المعین است درست نیست. فی اربعین شاةً شاةٌ اینکه ایشان می‌گوید کلی فی المعین این در صورتی درست هست که آن شاة در آن اربعین شاة باشد، ما قبلا اشاره کردیم فرمایش حاج آقا این بود که اگر کسی ۴۰ تا گوسفند دارد، یک گوسفند از غیر این گوسفندها به عنوان زکات بدهد، از خود همین دلیل استفاده می‌شود که عین زکات انجام می‌شود نه بدل زکات، این خودش نشانگر این است که قسمت، کلی فی المعین باید قسمتی از این باشد، یعنی یکی از همین ۴۰ شاةها باید باشد نه چیز خارج از این مجموعه. بنابراین خود همین بحث کلی فی المعین را معنایش به نحو کلی فی المعین نیست. اصلا این خودش شاهد بر این بود که مستحقین زکات مالک نیستند، ذی حق‌اند، حق‌دار هستند، عرض کردم حاج آقا مطلبی را که چیز می‌کردند، اینکه ذی حق هستند نه مالک هستند آن فی خمس من الابل شاة هم که اینها به نحو شرکت در مالیت تصویر کرده بودند که گفتم شرکت در مالیت را تصویر نمی‌کنیم، یعنی چی شرکت در مالیت درست نیست، آن مطلب کاملا غیر قابل فهم هست، آن هم همین است، می‌گوید فی خمس من الابل شاةٌ، یعنی دربارۀ خمس، یعنی این فی در هر دوی اینها به معنای درباره است، یعنی دربارۀ ۵ تا شتر یک، البته درباره‌ای هست که یک نوع تعلق به عین را هم هست، دربارۀ، ببینید اینکه خود این فی در اینکه این عین متعلق به، دو بحث ما داریم، یک بحث این است که تعلق زکات به عین هست یا به عین نیست، ما از قرائن دیگر نه این روایت، از قرائن دیگر نتیجه گرفتیم که تعلق زکات به عین به نفس عین است نه به ذمه، شواهدش گذشت، عرض کردیم علیٰ با این معنا سازگار است، این بحث‌هایی که مفصل بحثش را کردیم. خود این فی بیش از دربارۀ نمی‌فهماند، بیش از دربارۀ ازش فهمیده نمی‌شود، می‌گوید دربارۀ ۵ تا شتر یک گوسفند باید زکات داده بشود، البته عرض کردم با توجه به قرائن خارجی این گوسفند یک نحو تعلقی به عین هم دارد، یعنی تعلق زکات به عین باعث می‌شود که خود مالکیت مالک نسبت به عین هم یک نوع تضییقی پیدا کند به نحوی هست که مالکیتش نسبت به عین هم تضیق پیدا کند، اینجور نیست که هر جور دلش بخواهد در مال تصرف کند، هر چی شد شد، نه یک نوع تعلق به عین هم درش هست. فان اکثره له که در روایت برید عجلی بود ما عرض کردیم از آن اصل تعلق زکات به عین به روشنی استفاده می‌شود ولو مالکیت استفاده نشود، ولی تعلق زکات به عین به روشنی استفاده می‌شود.

«أما المجعول في الغلات فعلى نحو الاشاعة.»

ایشان می‌گوید یک دهم، ببینید فی ما انبتة الارض العشر، اینکه مراد این هست که عشر این مال متعلق حق فقیر است درست است، ولی نحوۀ تعلقش به نحو مالکیت هست یا ذی حق بودن؟ که اصلا ظهور ندارد. یک دهم غلات متعلق حق فقیر است، ولی مالک یا ذی حق است؟ این فی هیچ از تویش در نمی‌آید. این فی حالا به فرض، حالا ما فی را که گفتیم به قرینۀ اینکه فی خمس من الابل شاة این فی را به معنای دربارۀ معنا کنیم، نمی‌دانم آن فی را، آن فی‌هایی که اینجا هست ازش حتی تعلق به عین هم از این فی استفاده نمی‌شود حالا آن را غمض عین کردیم. فی ما انبتة الارض العشر می‌گوید عشر ما انبتة الارض این متعلق حق فقیر هست، اوّلا ایشان می‌گوید که این به نحو اشاعه است، کی گفته به نحو اشاعه است، این اصلا درست نیست، این را حاج آقا هم دارند که این کسرها، یک پنجم، سه جور اطلاق دارد هر سه جورش هم معنای حقیقی است، فرض کنید ما می‌گوییم که یک پنجم ایران مثلا ما می‌گوییم یک پنجم ایران در تهران زندگی می‌کنند مثلا، خب شما می‌گویید یک پنجم ایران در تهران زندگی می‌کنند این یک پنجم به نحو مشاع است؟ معین است دیگر، افراد معینی هستند که در تهران زندگی می‌کنند.

**شاگرد:** اینجا قرینه بر تقدیر داریم.

**استاد:** نه دقت بفرمایید، قرینه در تقدیر داریم یعنی چی؟ چی چی در تقدیر داریم؟

**شاگرد:** جمعیت اینها

**استاد:** نه، نکته را بگیرید، یک پنجم جمعیت ایران مردم تهران هستند

**شاگرد:** تهران خودش مشخص است

**استاد:** نه، نکته‌اش را دقت بکنید. ببینید مجاز ولو به قرینۀ خارجی مجاز است، ما می‌گوییم که رأیت اسدا یرمی، اسداً یرمی اینجا اسد را در رجل شجاع ما استعمال کردیم ولی یک ادعا درش وجود دارد کأنّ آن معنای حقیقی نیست ما یک نوع تجوز و ادعا و عنایت و جعل غیر الحقیقی مکان الحقیقی، اعتبار به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی تعبیر می‌کند اعطاء حد شیء لشیء آخر، یک همچین مفهومی اینجا احساس می‌کنیم، می‌فهمیم که این واقعا اسد نیست، ما عنوان اسدیت را بهش اعطا کردیم، عنایت و ادعا و تعول، همۀ اینها مفهوم این است، ما می‌فهمیم نه اینکه واقعا یک چیزی که اسد است، نه یک اسد تعولی، ادعایی. ولی آیا وقتی ما می‌گوییم یک پنجم مردم تهران، یک پنجم مردم ایران هستند، یک پنجم مردم ایران مردم تهران هستند، در این یک پنجم تعولی احساس می‌شود؟ هیچ تعولی احساس نمی‌شود، یک پنجم نخوابیده این یک پنجم معین است، غیر معین است امثال اینها. بله چون در جاهایی که قرینه نباشد چون فرض کنید من اگر بگویم که این پول را شما به یک پنجم این کلاس تقسیم کن، اگر این یک پنجم مشخص باشد خب باید تصریح کنم که کدام یک پنجم، آیا آنهایی که عینکی هستند، یا آنهایی، به یک عنوانی از عناوین بالأخره باید آن یک پنجم اگر تعین داشته باشد مشخص بشود، چون ذکر نکردم معنایش این است که معین نیست، معین بودن در جایی که در مقام بیان آن خصوصیت باشد خلاف این فی است. اطلاق مقامی است.

**شاگرد:** مناسبت حکم و موضوع می‌فرمایید؟

**استاد:** نه، بحث مناسبت حکم و موضوع نیست، بحث سر این است که فرض کنید که من می‌گویم که این مال مال یک پنجم اهل این کلاس است، اینجا چون در مقام بیان مالک هستم باید مشخص کنم که این یک پنجمی که مالک هستند اگر مشخص باشند، افراد مشخصی باشند باید بگویم کدام یک پنجم، امثال اینها. چون نگفتم معنایش این است که این یک پنجم تعین ندارد، حالا که تعین نداشت به نحو کلی فی المعین است یا به نحو اشاعه؟ هر دوی اینها نامتعین هستند، آن که حالا به نحو کلی فی المعین باشد یا به نحو اشاعه باشد اینها را از جای دیگر فهمید، بحث تناسبات حکم و موضوع تعیین می‌کند که به نحو کلی فی المعین هست یا به نحو اشاعه هست. و اینجا به خصوص با توجه به اینکه حق تعیین به مالک واگذار شده این خودش قرینه است که به نحو کلی فی المعین است، خودش قرینه است چون اگر قرار بود به نحو اشاعه باشد احکام کلی فی المعین را نباید بار کند. یعنی در خود فی ما انبتة الارض العشر ظهور اطلاقی‌اش در کلی فی المعین است نه در اشاعه، چون اگر قرار بود اشاعه باشد نباید احکام کلی فی المعین بار کند ما از جای دیگر می‌دانیم که این یک دهم را مالک اختیار دارد تعیین کند، اگر قرار بود به نحو اشاعه باشد باید یک قرینه‌ای بر اشاعه ذکر می‌کرد، به کلی فی المعین احکام کلی فی المعین را برایش بار کرده، خب اشکال ندارد. آن را می‌تواند به بار کردن احکام در افادۀ کلی فی المعین اکتفا کرده باشد، ولی در اشاعه هیچ این مطلب نیست. بنابراین فی ما انبتة الارض اصل ظهورش در کلی فی المعین است ولی باز همین نکته را عرض بکنم ما اشاره کردیم کلی فی المعین اعم از این است که ذی حق باشد یا مالک باشد، ما مالک را هم در مواردی که مالک نیست به نحو حق هست، حق ممکن است کلی فی المعین باشد، فرق بین مالکیت و ذی حق بودن این هست که به هر حال مالک نسبت به یک شیء یک نوع اختیارهای بیشتری دارد، به طوری که مثلا فرض کنید که اگر مثلا نُه دهم مال تلف بشود، فرض کنید اگر یک دهم به نحو کلی فی المعین مالک باشد با تلف نه دهم آن یک دهم تعین پیدا می‌کند برای مالک، در حالی که اینجا اینجوری نیست، نه دهمش هم تلف بشود باز نسبت به این یک دهم باقیمانده حق دارد مالک می‌تواند با پرداخت زکات از خارج به نحو قیمت این را از ذی حق بودن خارج کند، یعنی فرق بین مالک بودن و ذی حق بودن ارباب زکات این هست که یک نحو به گونه‌ای در بعضی مراتب آن مالکیتش می‌تواند تعین پیدا کند، اگر مالک ولو به نحو کلی فی المعین باشد کلی فی المعین با تعین کلی در یک فرد تعین پیدا می‌کند، در حالی که زکات اینجوری نیست. با از بین رفتن نه دهم مال و تعین مال زکوی در آن یک دهم تعین پیدا نمی‌کند. حقش تعین پیدا می‌کند ولی مالکیتش تعین پیدا نمی‌کند به خاطر همین اگر همین هم باز بفروشد بنابر روایات عرض کردیم از روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله که حاج آقا استظهار می‌کردند بنابراین که نه از باب کلی فی المعین است، اصلا مالکیت نیست، ذی حق هست و امثال اینها، خب از آنها استفاده می‌شود که مالک نیست.

اما باز ایشان در مورد، مستفاد من ادلة الزکاة النقدین هم ایشان می‌گوید به نحو کلی فی المعین است، آن هم باز همین مشکل در موردش هست، ما روایت که می‌گوید در هر ۲۰۰ درهم مثلا، ۵ درهم است دیگر، این ۵ درهم لازم نیست از آن ۲۰۰ درهم باشد، می‌تواند از خارج باشد و خود همین کاشف از این است که به نحو کلی المعین، اگر هم کلی فی المعین باشد کلی فی المعین حقی است، اگر کلی فی المعین مالکی باشد باید از همان باشد، اینکه می‌شود از خارج ادا کرد این معنایش این است که آن متعلق به این عین نیست. حالا دیگر بحث‌های متنوعی در کلمات مرحوم آقای قمی هست من دیگر نمی‌خواهم آن توضیحاتش بشوم، خیلی نکات ریزه کاری دارد و اصلا نحوۀ دید ایشان نسبت به ادله خیلی متفاوت هست با دیدی که مثلا خود آقای حکیم دارند، متفاوت است و خیلی از کلمات ایشان هم اینجوری که باید و شاید بهش توجه نکردند. مجموع بحثی که ما حالا دیگر وارد تفصیلش نمی‌شوم آن این هست که زکات در همۀ اقسام علی وجه واحد هست، هیچ فرقی بین اصناف زکویه نیست و همه‌اش هم به نحو حق هست نه به نحو ملک و این هم دو نکته. نکتۀ سوم اینکه این نحوۀ حق هم نحوۀ، اوّلا زکات متعلق به عین است، یک.

دو تعلقش به نحو مالکیت نیست به نحو ذی حق بودن است.

سه، این به نحو ذی حق بودنش هم به نحو کلی فی المعین است، حق هم می‌تواند به نحو کلی فی المعین باشد، می‌تواند به نحو اشاعه باشد، نه این حقش به نحو کلی فی المعین است نه به نحو حق مشاع. حالا احیانا در این نتیجه گیری‌هایی هست که بعدا در مورد این نتیجه گیری‌ها صحبت خواهیم کرد. این بحث دیگر تمام شده. ما از فردا در مورد این بحث خواهیم کرد، حالا یک مقدار کوچکی از این بحث باقی مانده آن مقدار کوچک این هست که به هر حال تعلق زکات به عین چگونه با عبادی بودن زکات سازگار است، عرض کردم این هیچ ربطی به نحوۀ تعین زکات ندارد، اشکال قضیه این است که زکات متعلق به عین است، تعلق زکات به عین با عبادی بودن زکات را چجور باید با همدیگر جمع کنیم؟ این اشکال. ما برای اینکه این اشکال حل بشود اوّل اصل بحث تعلق زکات به، عبادی بودن زکات را می‌خواهیم بحث کنیم بعد برگردیم برای پاسخ به این سوال. این را ان شاء الله از فردا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد